

## انحرافات وهابیت در توحید صفات

مهدی نکوئی سامانی\*

### چکیده

وهابیت داعیه توحید و مبارزه با شرک را دارد و با شعار دفاع از توحید، افکار و عقاید نادرست خود را به مسلمانان القا می‌کند، باید دید که آیا آنان درک و تفسیر درستی از توحید ذات و صفات و توحید افعالی و عبادی دارند یا خیر؟ نوشتار حاضر پس از گزارش دیدگاه وهابیت در باب توحید صفاتی، مهم‌ترین اشکالات و انحرافات دیدگاه آنان در خصوص توحید صفات را بررسی نموده و اثبات می‌کند که وهابیان، با توجه به مبنا و روشی که در فهم قرآن و روایات دارند، فهم و تفسیر درستی از حقایق و معارف عمیق دین؛ از جمله توحید ذاتی و صفاتی ندارند و در واقع، از درک و اثبات توحید حقیقی و تنزیهی عاجزند و از سخنان و دیدگاه‌های آنان توحید حقیقی و قرآنی استنتاج نمی‌شود و در بحث توحید صفاتی، گرفتار سه مشکل تناقض، تعطیل و تجسیم‌اند. این مدعا با ارائه شواهد کافی از اقوال آنان در باب توحید صفات و همچنین با تحلیل مبانی فکری آنان اثبات شده است.

کلید واژه‌ها: توحید ذات، توحید صفات، وهابیت، سوء فهم، تجسیم

\*. دکترای مبانی نظری اسلام؛ پژوهشگر گروه کلام و معارف پژوهشکده حج و زیارت mehdii\_38@yahoo.com

تأمل در سخنان وهابیت نشان می‌دهد که آنان در فهم و تفسیر توحید صفاتی، از قرآن و سنت دور افتاده و دچار سوء فهم و تفسیر نادرست‌اند و توحید را با تشبیه و تجسیم و سخنان نامعقول و باطل آمیخته‌اند. در واقع توحید آنان، مخالف و ضد توحید قرآنی است. به همین دلیل می‌توان گفت وهابیت با توجه به مبنا و روشی که در فهم و تفسیر متون دینی دارند، درک درستی از توحید ذاتی، صفاتی، ربوبی، افعالی و عبادی ندارند و با تفسیر ظاهر گرایانه‌ای که آنان از صفات خدای متعال ارائه می‌کنند، نمی‌توانند توحید حقیقی و صرف را اثبات نمایند. و این تفسیر ظاهر گرایانه از آیات و روایات، در بحث صفات خدای متعال، نتیجه‌ای جز تناقض‌گویی و تجسیم و تعطیل ندارد. برای روشن شدن این مطلب که از سخنان وهابیت توحید خالص و حق و حقیقی قرآن و سنت قابل استنتاج نیست، ابتدا دیدگاه آنان را در باب توحید صفات مورد اشاره قرار می‌دهیم و سپس به بررسی و تحلیل آن می‌پردازیم تا معلوم شود آیا با روش و مبنای فکری و معرفتی و نوع سخنان آنان در این خصوص، می‌توان توحید صفاتی را اثبات کرد یا خیر؟

### ۱. دیدگاه وهابیت درباره توحید ذات و صفات

قبل از اشاره به دیدگاه وهابیت در باب صفات خدای متعال، باید به سه اصل مهم و کلیدی در روش معرفتی وهابیت، توجه کنیم:

اصل اول؛ وهابیت در همه مباحث دینی؛ اعم از آموزه‌های اعتقادی، فقهی و تفسیری به شدت نص‌گر هستند و تفسیری ظاهر گرایانه از آیات و روایات را مبنای فهم و تفسیر خود قرار داده است و در فهم دین، اعتبار چندانی برای عقل و اجتهاد قائل نیستند.

اصل دوم؛ وهابیت در ظاهر به توحید ذات و اسما و صفات، و توحید ربوبیت و الوهیت معتقدند و به همه صفاتی که خداوند در قرآن، خود را به آنها توصیف کرده یا در کلام پیامبر خدا ﷺ آمده است، بدون بیان کیفیت و تأویل و تعطیل، باور دارند (الأثری، ۱۴۲۲ق، ص ۴۴؛ العثیمین، ۱۴۲۶ق، ص ۱۸).

اصل سوم؛ وهابیت، صفات جسمانی را با معانی ظاهری آن به خدا نسبت می دهند و هر گونه تأویل را در بحث صفات، نفی می کنند (الشایع خالد بن عبدالرحمان، ۱۴۱۹ق، ص ۱۲۷). اکنون با توجه به مبانی فکری وهابیت در باب صفات الهی، دیدگاه آنان در این باب را به بررسی و نقد می گذاریم:

### نگاه تجسیم گرایانه وهابیت

#### ۱. اسناد اعضا و جوارح و صفات جسمانی به خدای تعالی

ابن تیمیه و پیروان مکتب فکری او، به صراحت، صفات جسمانی را به خداوند نسبت می دهند؛ برای نمونه، ابن تیمیه می گوید:

خداوند، سمیع و بصیر، و علیم و خیر است و دارای تکلم، خشنودی، غضب، خنده، گریه و تعجب است و در روز قیامت با خنده بر بندگان ظاهر می شود و هر شب به آسمان دنیا نزول می کند و هر کسی که نزول خداوند را به آسمان دنیا انکار کند، گمراه و اهل بدعت است (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۶۱۵؛ همو، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۶۹).

وهابیان نیز صفاتی مانند دست، کف، انگشتان، پا، ساق، وجه، چشم، نفس، سمت راست و چپ، پهلو، نزول، آمدن، سخن گفتن، فوقیت، استوا بر عرش، جلوس، قوت، دوری و نزدیکی، خنده و تعجب، دوست داشتن و اکراه، خشم و خشنودی، فرح و دیگر صفات را که در برخی نصوص آنان وارد شده است، به خدا نسبت می دهند و تأویل این صفات را به صراحت نفی می کنند:

«ومن صفاته سبحانه، والكف والإصبع والشمال والقدم والرجل والوجه والنفس والعین والنزول والإتيان والمجيء والكلام والقول والساق والحقو والجنب وال فوق والاستواء...» (القنوجی، ۱۴۲۱ق، ص ۷۰).

از نظر ابن تیمیه و وهابی ها، خداوند می شنود، می بیند، حرف می زند، راضی می شود، مسخره می کند، تعجب می کند، می خندد، هر روز از عرش به آسمان دنیا می آید، دست و پا و ساق و صورت دارد، در روز قیامت روی عرش می نشیند. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۷۴ و ج ۵، ص ۵۲۷).

ابن تیمیه می گوید:

«ولو قد شاء لاستقرّ علی ظهر بعوضة فاستقلت به بقدرته ولطف ربوبیته فکیف علی عرش عظیم» (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۲۴۳).

«اگر خداوند بخواهد با قدرت خویش می تواند بر پشت پشه‌ای قرار گیرد؛ پس چگونه نتواند بر روی عرش استقرار یابد!»

در شرح قصیده ابن قیم آمده است:

«خداوند دارای پاست و روز قیامت، جهنم پر نمی شود و مرتّب از خداوند می خواهد چیزی در آن بریزد. خداوند هر چه از انسان‌ها را داخل جهنم می افکند، باز هم پر نمی شود و فریاد ﴿هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ جهنم بلند می شود، تا اینکه خداوند پایش را در جهنم می گذارد. آن گاه جهنم پر می شود و می گوید: قطعاً، قطعاً؛ بس است، بس است.» (شرح قصیده ابن قیم، ج ۱، ص ۱۳۱).

همچنین وهابی‌ها خدا را دارای ساق می دانند و ادعا می کنند که خداوند در روز قیامت، ساق خود را نشان می دهد و تمام مردان و زنان با ایمان، در مقابل خدا به سجده می افتند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۳۰۲؛ همو، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۲۷۵؛ ابن قیم جوزی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۵۲؛ عبدالمحسن البدر، ۱۴۲۲ق، ص ۹۴).

از نظر وهابیت پیامبر ﷺ در کنار خدا جلوس می کند؛ «إِنَّ اللَّهَ جَالِسٌ عَلَى الْعَرْشِ وَيُجَلِّسُ مَعَهُ مُحَمَّدًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۷۴).

از گروه فتای سعودی درباره صفت هروله سؤال شده و پاسخ داده‌اند که چون صفت هروله (دویدن) خدا در حدیث قدسی آمده و بخاری و مسلم نقل کرده‌اند، ما هم باید به آن اعتقاد داشته باشیم. (فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث والإفتاء، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۹۶، فتوی رقم ۶۹۳۲).

## ۲. اعتقاد به استقرار خدا بر عرش

یکی از شواهد و نشانه‌های اهل تجسیم بودن وهابیت، اعتقاد آنان بر استقرار خداوند بالای عرش است؛ «... إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اسْتَوَى عَلَى عَرْشِهِ بَلَا كَيْفٍ وَلَا تَشْبِيهٍ وَلَا تَأْوِيلٍ وَالْإِسْتَوَاءُ مَعْلُومٌ وَالْكَيفُ مَجْهُولٌ...» (بن باز، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۸).

عالمان وهابی آیه شریفه: ﴿الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ را به معنای ظاهری آن حمل کرده و استوای خدا بر عرش را به معنای استقرار و جلوس معنا می کنند و نظر کسانی را که استوا را قدرت و استیلا دانسته اند، باطل و خطا شمرده اند!

«وَأَنَّ الْإِسْتِوَاءَ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى عَرْشِهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ لَا عَلَى الْمَجَازِ» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۱۸۹؛ عبد الرحمان بن محمد بن قاسم، ص ۴۰۲؛ العثیمین، محمد بن صالح ۱۴۲۱ق، ص ۵۷؛ عبد الرحمان بن حسن، ۱۳۷۷ق، صص ۵۱۱ و ۵۱۸؛ همو، ۱۴۱۱ق، ص ۲۶۶؛ عبد العزیز بن صالح الطویان، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۷۵).

«فهو سبحانه فوق مخلوقاته مستو على عرشه المجيد بذاته بائن من خلقه ينزل كل ليلة إلى السماء الدنيا ويأتي يوم القيامة وكل ذلك على حقيقته ولا نؤوله كما لا نؤول اليد بالقدرة والنزول بنزول أمره وغير ذلك من الصفات...» (طحاوی والبانی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۵).

«خدای سبحان فوق مخلوقات است و بر عرش استقرار دارد و ذات او با ذات مخلوقات، مابین است و هر شب از عرش به آسمان دنیا پایین می آید و در روز قیامت راه می رود و تأکید می کند که اهل سنت و جماعت این صفات را به معنای حقیقی (ظاهری) آنها برای خدا اثبات می کنند و از هر گونه تأویلی مانند تأویل یدالله به قدرت، و نزول به نزول امر خدا، و استوا به معنای استیلا اجتناب می کنند.»

### ۳. ادعای نزول خدا از عرش به آسمان دنیا

از جمله شواهدی که نشان می دهد وهابیت در بحث صفات الهی اهل تجسیم اند، عقیده آنان به نزول خدا از عرش به آسمان دنیاست. ابن تیمیه<sup>۱</sup> می گوید:

۱. حدیث النزول من الأحادیث المتواترة، ... أبو زرعة الرازي، عمدة القاری، ج ۷، ص ۱۹۹، وابن القيم فی تهذیب السنن، ج ۷، ص ۱۰۸؛ الذهبی فی العلو، ص ۷۳؛ ابن عبد الهادی فی الصارم المنکی، ص ۳۰۴

ولفظه «ينزل ربنا إلى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الآخر فيقول من يدعوني فأستجيب له...» متفق عليه. وهذا ما قرره عن أهل الحديث الحافظ أبو بكر الإسماعيلي في اعتقاد أئمة أهل الحديث (ص ۶۲) حيث قال: «وأنه عز وجل ينزل إلى السماء الدنيا على ما صح به الخبر عن رسول الله - صلى الله عليه [ وآله ] وسلم - بلا اعتقاد كيف فيه» (همان).

«إِنَّ الرَّبَّ يَتَدَلَّى فِي جَوْفِ اللَّيْلِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا»؛ «خداوند در دل شب به آسمان دنیا می آید و هنگام صبح به عرش برمی گردد» (ابن تیمیه، ۱۳۹۷ ق، ص ۱۹۸).

وی به صراحت می گوید: «خداوند هرشب از عرش به آسمان دنیا می آید و ندای هل من مُستغفر و هل من تائب سر می دهد و آنگاه که فجر طلوع کرد، برمی گردد و به جایگاه اصلی می رود.»

همچنین ادعا می کند که: «فمن أنكر النزول أو تأول فهو مبتدع ضال...»؛ «هرکس نزول خداوند به آسمان دنیا را انکار کند یا توجیه و تأویل نماید، بدعت گذار و گمراه است» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۵، ص ۶۱؛ همو، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۶۹).

وهابیان نیز به پیروی از ابن تیمیه احادیثی را که بر فرود آمدن خداوند به آسمان دنیا دلالت می کند، تصدیق نموده و می گویند: «خداوند حقیقتاً از عرش به آسمان دنیا فرود می آید (الغصن، ۱۴۲۴ ق، ص ۲۴۴؛ صالح بن عبد العزيز آل الشيخ، شرح فتوى الحمويه، جزء ۳۸، ص ۴۵).

#### ۴. ادعای مکان مندی خدا

از نظر وهابیت، اگر کسی به بودن خداوند روی عرش و بالای آسمان اعتقاد نداشته باشد، کافر است و باید او را توبه داد و اگر توبه نکرد، باید گردنش را زد!

به گفته یکی از عالمان وهابی، اگر کسی معتقد باشد که خداوند در همه جا هست و ناظر و شاهد جهان هستی است، او جزو حلولی هاست و اول باید او را نصیحت و موعظه کرد. اگر از کتاب و سنت و اجماع، برای او دلیل آوردیم که خدا نمی تواند همه جا باشد و او قانع شد که هیچ، و اگر قانع نشد، کافر و مرتد است (الدویش، ۱۴۱۲ ق، ج ۳، ص ۲۱۶).

از ابن عثیمین سؤال شده است که برخی از مردم زمانی که از آنها سؤال می شود «خدا کجاست؟»، می گویند: خدا در همه جا هست. آیا این جواب صحیح است یا نه؟ وی در پاسخ چنین گفته است:

«این جواب که: خدا در همه جا هست، سخنی است باطل و اگر از شما پرسیدند خدا

وقال شيخ الإسلام أبو عثمان إسماعيل الصابوني: «ويثبت أصحاب الحديث نزول الرب سبحانه وتعالى كل ليلة إلى السماء الدنيا من غير تشبيه له بنزول المخلوقين ولا تمثيل ولا تكيف (اعتقاد أئمة السلف أهل الحديث، محمد بن عبد الرحمن الخميس، دار إيلاف الدولية، الكويت، ص ۳۰۵)

در کجاست؟ بگوئید: خدا در آسمان است. اگر کسی بگوید خدا در همه جا هست و منظورش ذات خدا باشد، این کفر است!» (العثیمین، ۱۴۱۳ق، ج ۱، صص ۱۳۳-۱۳۲).

## ۵. ادعای قابل رؤیت بودن خدا

ابن تیمیه و همه علمای وهابی معتقدند که خدای متعال را در آخرت با چشم ظاهری می توان دید (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۲۴۰؛ غنیمان، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۲۴۰).  
«من اصول أهل السنة والجماعة الثابتة إثبات رؤية المؤمنین لربهم فی دار القرار...»  
(عبدالرحمان ناصر السعدی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۲).

ابن عثیمین از عالمان برجسته وهابی، در دفاع از این دیدگاه می گوید:  
«اگر گفته شود لازمه دیدن خداوند جسم بودن او است، اشکالی ندارد خدا را جسم بدانیم.» (العثیمین، ۱۴۱۹ق، ص ۴۵۸).

## دلایل اهل تجسیم بودن وهابیت

### ۱. نسبت دادن صفات جسمانی به خدا با تأکید بر معانی ظاهری آنها

همچنان که پیشتر اشاره شد، وهابی ها اوصاف ظاهری؛ مانند غضب، دشمنی، خشنودی، خنده، استقرار بر عرش، جلوس، رفت و آمد، فرود آمدن به آسمان دنیا و خلق موجودات با دست های خود و نیز داشتن دست، چشم، گوش، صورت، پا و ساق را - بدون تأویل - به خدا نسبت می دهند و ادعا می کنند که هر کس معانی ظاهری این صفات را انکار یا توجیه و تأویل کند، بدعت گذار و گمراه است (العثیمین، ۱۴۲۶ق، صص ۱۸ و ۷۳۱).

### ۲. نفی مجاز و تأویل در بحث صفات

یکی از مبانی اندیشه ابن تیمیه و پیروان فکری وی، نفی مجاز و تأویل در بحث صفات الهی است.

وهابیت صفات خدا را به معانی ظاهری آنها حمل، و از این مبنا به شدت دفاع می کنند و مخالفان خود را به بدعت و عدول از ظواهر نصوص قرآن و روایات متهم می سازند و مدعی اند که باید تمامی صفات خداوند متعال را که در قرآن کریم یا سخنان پیامبر ﷺ آمده، عیناً و بدون کم و کاست بر همان معانی ظاهری حمل کرد و ما حق نفی و تأویل هیچ یک از



صفات الهی را نداریم؛ هرچند که با عقل ما سازگار نباشند؛ زیرا اگر از معانی ظاهری آنها عدول کنیم و بگوییم مثلاً خداوند دست، صورت، کرسی، عرش، نزول و آمدن ندارد، در این صورت قرآن را انکار کرده ایم؛ چراکه قرآن کریم می فرماید: ﴿يُدُّ اللَّهُ﴾، ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾، ﴿أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾؛ ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾.

### ۳. رد نظریه نفی کنندگان تجسیم

وهابیون، روش متکلمان، فلاسفه، عرفای اسلامی و همه منکران جسمانیت خدا را باطل می دانند و به صراحت از نظریه تجسیم دفاع می کنند و ادعای فلاسفه در خصوص نفس جسمانیت خدا و اثبات مجرد ذات ربوبی را موهوم و بی اساس و مخالف عقل و شرع می دانند (الخلف، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۰).

ابن تیمیه در کتاب تلبیس الجهمیه می نویسد:

«ولیس فی کتاب الله ولا سنة رسوله ولا قول أحد من سلف الأمة وأئمتها أنه ليس بجسم، وأن صفاته ليست أجساماً وأعراضاً...» (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۰۱).  
یعنی نه در قرآن، نه در سنت و نه در اقوال بزرگان گذشته، یک جمله که گفته باشند خداوند جسم نیست، نداریم. او همچنین می گوید:

«أنه لم ينقل عن أحد من الأنبياء ولا الصحابة ولا التابعين ولا سلف الأمة أن الله جسم، أو أن الله ليس بجسم، بل النفي والإثبات بدعة في الشرع» (ابن تیمیه، ۱۳۹۷ق، ص ۲۵۸؛ همو، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۳۵ و ۲۲۵؛ همو، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۹، ۴۷؛ الغصن، ۱۴۲۴ق، ص ۱۴۵).

از نظر او چون لفظ جسم و جوهر و دیگر اصطلاحات کلامی و فلسفی و عرفانی در قرآن و سنت نیامده، پس به کار بردن این واژه ها درباره خدا بدعت نارواست.

وهابیون ادعا می کنند چون نفی جسمیت از خدا، در کتاب و سنت نیامده، هیچ متکلم و فیلسوفی حق ندارد خدا را منزله از جسمیت بداند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۴۰؛ الخلف، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۰).

این موضع و دیدگاه وهابیت از دلایل آشکار اهل تجسیم بودن آنان است.



## بررسی و نقد دیدگاه وهابیت

### یک : تناقض گویی وهابیون

از سخنان وهابیت که پیشتر مورد اشاره و استناد قرار گرفت، معلوم می‌شود که آنان در بحث توحید صفاتی دچار تناقضند؛ زیرا از سویی ادعا می‌کنند که باید صفات را بر معانی ظاهری‌شان حمل کرد و از سوی دیگر نیز نفی جسمانی خدا را بدعت می‌دانند و از نفی جسمانی بودن صفات خدا اجتناب می‌کنند و مدعی هستند که چون از هیچ‌یک از انبیا و صحابه و تابعین و گذشتگان امت اسلام نقل نشده که خدا جسم است یا خدا جسم نیست، لذا نفی جسمیت یا اثبات آن بدعت شرعی است (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۴۳۴).

بنابر این، نتیجه دیدگاه وهابیت که از یک سو صفات ظاهری را به خدا نسبت می‌دهند و از سویی دیگر از نفی تجسیم خود داری می‌کنند، تناقض گویی یا توقف و مهمل گویی است؛ زیرا اگر ادعا کنند که مراد آنها از این الفاظ (دست، پا، ساق، وجه، کرسی و عرش نزول داشتن خدا) نه معنای ظاهری و نه معنای تأویلی آنهاست، در این صورت لازم می‌آید که این الفاظ را مهمل و بی‌معنا به کار ببرند که نتیجه آن توقف و تعطیل خواهد بود. چون از طرفی معانی ظاهری آنها را اراده می‌کنند که نمی‌توانند به آن ملتزم باشند و لذا ناگزیرند این الفاظ را با قید بلا تشبیه، بلا تعطیل و بلا تأویل به کار ببرند و با آوردن این قیود، این الفاظ را از همین معنای ظاهری‌شان نیز تهی می‌کنند و لذا هم بر معانی ظاهر تأکید دارند و هم آن را نفی می‌کنند؛ (تناقض).

اشکال دیگر دیدگاه وهابیت این است که ادعا می‌کنند در قرآن و روایات پیامبر ﷺ و سخنان صحابه و تابعین، سخنی که نشان دهد خداوند جسم نیست، نیامده است؛ «أَنَّ التَّجْسِيمَ إِثْبَاتٌ أَوْ نَفْيٌ لَمْ يَرِدْ فِي الْكِتَابِ وَلَا فِي السُّنَّةِ وَإِنَّمَا هُوَ لَفْظٌ مَبْتَدَعٌ» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۶، صص ۴۳-۴۰؛ الخلف، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۰). در حالی که چنین ادعایی، افترا به خدا و رسول و بندگان موحّد است. چگونه می‌توان گفت خدا و رسول و اصحاب موحّد او، نفی جسمانیت نکرده‌اند؟ آیا تعبیر روشن قرآن کریم که می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾، ﴿لَنْ تَرَانِي﴾، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾، ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾ نفی جسمانیت نمی‌کند؟!

همچنین وهابیت دیدگاه فلاسفه و متکلمان اسلامی در خصوص منزّه بودن خدا از جسمانیت را رد می‌کنند، لذا چاره‌ای ندارند جز اینکه قول مقابل دیدگاه فلاسفه و متکلمان را بپذیرند و خدا را جسم بدانند؛ زیرا اثبات جسمانیت و نفی جسمانیت دو امر متناقض هستند و اجتماع و ارتفاع نفیضین محال است و لذا نمی‌توان هم جسمانیت و هم عدم جسمانیت، هر دو را از خدا نفی کرد. بنابراین، وهابیون در این مسئله ناگزیرند یکی از دو شق را بپذیرند؛ جسمانیت یا عدم جسمانیت صفات خدا؛ و نمی‌توانند در این مسئله توقف کنند و از نفی جسمانیت خودداری نمایند چون در این صورت راهی برای اثبات توحید حقیقی و صفات کمال نخواهد داشت.

بنابراین، این ادعای وهابیت که می‌گویند «چون تجسیم اثباتاً و نفیاً در کتاب و سنت نیامده، پس ما هم نباید جسمانیت را از خدا نفی کنیم»، ادعایی گزاف و ضدّ توحیدی است و راه را بر توحید صرف می‌بندد. و در واقع توقف از نفی صفات سلبی و توقف در اثبات صفات کمال و اثبات توحید حقیقی است.

این مطلب که وهابیت در نفی صفات سلبی مانند نفی جسمانیت صفات الهی توقف دارند، تردیدی نیست؛ زیرا به صراحت می‌گویند: «نحن لا نقول: إنّ الله جسم أو غير جسم، بل الله تعالى وصف نفسه بهذه الصفات، ونتوقف عما زاد عليها».

بنابراین، چون وهابیت از اینکه بگویند خدا جسم نیست، ابا دارند. پس می‌توان گفت در سلب صفات جسمانی توقف دارند.

دو: اصرار بر تجسیم:

وهابیون صفات جسمانی را با دو قید به خدا نسبت می‌دهند:

۱. اثبات صفات ظاهری بدون هر گونه تأویل،

۲. اثبات صفات ظاهری با قید «بلا تشبیه و بلا تجسیم»

نتیجه این دو تعبیر، توقف در نفی تجسیم و تنزیه خدا از صفات سلبی است؛ چون از طرفی صفات ظاهری را به خدا نسبت می‌دهند و سپس با آوردن قید بلا تأویل و بلا تشبیه و بلا تجسیم، همان معانی ظاهری را نفی می‌کنند و گویا اصلاً از اول صفتی را به خدا نسبت نداده‌اند، آنجا که می‌گویند: «أنّ التجسیم إثباتاً أو نفياً لم یرد فی الكتاب ولا فی السنة وإنّما هو لفظ مبتدع» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۶، صص ۴۳-۴۰؛ الخلف، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۰).

«فلم ينطق أحد منهم في حق الله بالجسم لا نفياً ولا إثباتاً ولا بالجواهر والتحيز و نحو ذلك؛...» (ابن الوزير، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۶۳).

با توجه به سخنان آنان در باره صفات الهی، می توان گفت وهابیت اهل تجسیم و تشبیه اند؛ چون صفات ظاهری؛ مانند دست و پا و صورت داشتن خدا و نشستن خدا بر روی عرش و استقرار در آسمان و نزول و رفت و آمد را با قید «بلا تأویل» و «بلا تشبیه» به خدا نسبت می دهند، هیچ مفری از این اشکال ندارند؛ زیرا به هیچ وجه نمی توان توحید حقیقی و صرف و وحدانیت ذات را با تجسیم و تشبیه، سازگار دانست. بی تردید، اسناد صفات ظاهری به خدای متعال به معنای اسناد صفات سلبی و سلب صفات کمالی است و لذا توحیدشان مشوب به تجسیم و تشبیه و تحدید ذات لایتناهی خداوند است و تعبیر و تفاسیر آنان درباره صفات و حالات خدا، خدای مشبّه و مجسم را تصویر می کند، در حالی که انسان موحد باید خدا را از مثل و ندّ و محدودیت و جسمانیت و انسان وار انگاری مبرا بداند و همه حدود و قیود امکانی و خلقی را از خدا نفی کند.

بنابراین، وهابیت به این دلیل که بر اثبات صفات ظاهری برای خدا اصرار دارند، ناخواسته دچار تشبیه و تجسیم اند؛ و با این صفاتی که به خدا نسبت می دهند و بعد هم می گویند ما در نسبت دادن این صفات حق تأویل نداریم و با چنین مبنا و دیدگاهی نمی توانند خدای واحد و احد و یگانه و مبرا از تشبیه و تجسیم را اثبات کنند؟

#### سه: عجز وهابیت در اثبات توحید حقیقی

همچنان که اشاره شد وهابیت بر اساس مبنای ظاهرگرایی خود، صفاتی را که مستلزم تجسیم و تشبیه است برای خدا اثبات می کنند. ولذا می توان گفت آنان با این مبنا هرگز نمی توانند توحید صرف و حقیقی را اثبات کنند؛ زیرا لازمه اسناد چنین اوصافی با تحفظ به معانی ظاهری آنها، جسمانیت، محدودیت، نیازمندی، عجز و فقدان کمال است، در حالی که انسان موحد باید از نسبت دادن صفاتی که به نوعی مستلزم محدودیت و جسمانیت و تشابه به مخلوقات و محل حوادث بودن خدا و مخالف کمال ذات و صفات خدای متعال است، اجتناب کند و خدا را از صفات سلبی و نقایص، منزّه و مبرا بداند.

هرچند که ابن تیمیه و وهابیت می کوشند با گفتن این جمله که: «خداوند جسم است، اما نه مانند دیگر اجسام»، خود را از اتهام جسم انگاری تبرئه کنند. غافل از این که

گزاره «خدا جسم است اما نه مانند دیگر اجسام»؛ خود نوعی جسمانیت را ثابت می‌کند و حال آنکه لازمه توحید حقیقی و صرف، نفی جسمانیت و تحدید به همه معانی آن از خدا است. از این رو، ادعای اینکه «ما اهل تجسیم نیستیم» یا آوردن «جسم لا کالاجسام» مشکل تجسیم و تشبیه را بر طرف نمی‌کند؛ زیرا و تنها راه اثبات توحید کامل و حقیقی، نفی تجسیم و تشبیه و همه صفات سلبی از ذات خدا است.

پس می‌توان گفت:

(الف) مبانی و روشی که وهابیت در اثبات صفات خدای متعال اتخاذ کرده‌اند، نمی‌توانند توحید صرف و حقیقی را اثبات کنند و دیدگاه آنان نهایتاً به تجسیم یا تعطیل می‌انجامد؛

(ب) وهابیت از تفسیر دقیق رابطه ذات و صفات الهی عاجزند؛ زیرا اولاً صفات را زاید بر ذات می‌دانند و ثانیاً این صفات را با معانی ظاهری آنها به خدا نسبت می‌دهند؛

(ج) آنان خدا را دارای صفات متغیر، و ذات الهی را محل حوادث می‌دانند؛

(د) اسناد برخی از صفات و افعال مادی - به صورت مستقیم و مباشرتاً - به خدا<sup>۱</sup> که مشرب وهابیت است مستلزم مخدوش شدن وحدت ذات الهی و نفی اسباب و مسببات و نظام سلسله مراتبی بین موجودات است.

در نتیجه وهابیت بر خلاف ادعایشان - که خود را اهل توحید می‌دانند - اهل تجسیم و تشبیه‌اند و درک درستی از توحید ذات و صفات ندارند؛ زیرا لازمه توحید حقیقی، تنزیه ذات ربوبی از همه صفاتی است که مستلزم نقص و تحدید و تشبیه ذات خداست و راه اثبات توحید ذات و صفات، تنزیه خدا از صفات سلبی و نقایص و تشبیه و تعطیل است، و اگر ادعا می‌کنند مراد آنان از صفات ظاهری - که به خدا نسبت می‌دهند - غیر از معانی ظاهری این الفاظ است، چنین سخنی نوعی تناقض در دیدگاه آنان و پذیرش همان تأویلی است که آن را نفی می‌کردند.

بنابراین، آنها در نسبت دادن صفات به خدای متعال، دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید صفات را بر معانی ظاهری آنها حمل کنند و تأویل را مطلقاً نفی نمایند تا به مبانی ظاهر گرایانه و ضد تأویلی خود وفادار باشند که در این صورت دچار تشبیه و تجسیم و تعطیل خواهند بود، یا اینکه از حمل آیات و روایات بر معانی ظاهری آنها دوری کنند و تأویل را بپذیرند.

۱. مانند: «خلقت آدم بیدی».

و چون به هیچ وجه از مبنا و دیدگاه ظاهر گرایانه خود حاضر نیستند عدول کنند دچار تجسیم و تشبیه و تعطیل هستند و از اثبات توحید حقه و حقیقی که واجد همه صفات کمالی و منزله از صفات سلبی باشد عاجز هستند.

بی تردید ما به حکم اصل توحید و اقتضای ذاتی آن و همچنین طبق تصریحاتی که در کلمات اولیای دین آمده، مجاز به تأویل هستیم و نباید به بهانه رد تأویل و تمسک به ظواهر نصوص، توحید را فدای این منبای غلط (حمل صفات به معنای ظاهری) کنیم و راه اثبات توحید را بر خود ببندیم. اصل توحید خود بزرگ‌ترین دلیل بر این است که هر دلیل معارض و منافی اصل توحید را کنار بگذاریم. قطعاً خدای متعال خود همه بندگان را به معرفت توحید حقیقی دعوت کرده است، نه توحیدی که مستلزم تشبیه و تجسیم و تعطیل است.

مرحوم علامه طباطبایی در مقام نقد دیدگاه کسانی که صفات الهی را به معانی ظاهری

حمل می‌کنند، می‌نویسد:

مردم در شرح آیاتی نظیر: ﴿الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ مسلک‌های مختلفی دارند؛ اکثر پیشینیان عامه بر آنند که بحث درباره این گونه آیات روا نیست و این آیات از متشابهاتی است که باید علم آنها را به خدا واگذار کرد. این گروه، بحث از «حقایق دینی» و تعمق در ماورای ظواهر الفاظ کتاب و سنت را ناروا و بدعت می‌شمارند. اما عقل بر خلاف نظر آنها حکم می‌کند و کتاب و سنت نیز ادعای آنان را تأیید نمی‌نماید. آیات قرآن به شدت تمام، به تدبر و تعمق و کوشش در معرفت خدا و آیات خدا و تذکر و تفکر و نظر و استدلال‌های عقلی دعوت می‌کنند و روایات نیز به تواتر معنوی، همین مطلب را متذکر می‌شوند. معنا ندارد به مقدمه‌ای که مستلزم نتیجه‌ای است امر شود، اما خود نتیجه ممنوع باشد. (دعوت به تذکر و تفکر برای معرفت است، نه برای چیز دیگر). اینان کسانی هستند که بحث از حقایق کتاب و سنت را که بر تسلیم ظواهر دینی و وضع آنها به حسب فهم عامیانه و سپس دفاع عقلی از آنها به وسیله مقدمات مشهور و مسلم نزد متدینان مبتنی است، حرام و بدعت می‌شمارند (طباطبایی، ج ۸، ص ۱۵۳).

تأمل در اعتقادات و اندیشه‌های وهابیون نشان می‌دهد که آنان از فهم توحید حقیقی و قرآنی بسیار دور هستند و خدا را با اوصافی که محکومات قرآن و سنت معرفی می‌کند،

نمی‌شناسند و صفات خداوند را به معنای لغوی و ظاهری آن حمل کرده، از توصیف خدا به جسم و جسمانیات ابایی ندارند.

وهابیت تلاش می‌کنند تا از رهگذر حمل صفات به معنای ظاهری آنها و با تأکید بر قید «بدون تکلیف و تشبیه و تأویل و تعطیل» به اثبات توحید پردازند، غافل از آنکه این روش، هم موجب تشبیه و تجسیم است و هم تعطیل و تکلیف؛ زیرا اگر بخواهند از تجسیم دست بردارند و دچار مشکل تشبیه و تجسیم نشوند، باید تأویل صفات جسمانی را بپذیرند و از حمل این صفات به معنای ظاهری آنها دست بردارند و حال آنکه به شدت تأویل را نفی می‌کنند. بنابراین، با حمل صفات بر معنای ظاهری آنها، دیگر این قیود (بلا تشبیه و بلا تکلیف و بلا تعطیل) بی‌معناست؛ چون مستلزم تناقض است؛ زیرا هم اثبات شیء و هم نفی آن است؛ یعنی خدا جسم است و جسم نیست؛ دست دارد و دست ندارد؛ عرش دارد و ندارد؛ جلوس و نزول و آمدن دارد و ندارد.

ممکن است وهابیان ادعا کنند که دو گونه جسم و دست و عرش و کرسی و نزول و جلوس و آمدن داریم؛ یکی مناسب مخلوقات و دیگری مناسب خدا. اما این ادعا دو اشکال عمده دارد:

۱. این همان تأویلی است که از آن فرار می‌کنند؛ زیرا نوعی عدول از حمل صفات به معنای ظاهری و جسمانی است و نشان می‌دهد که از این الفاظ، معنای ظاهری آنها را اراده نمی‌کنند، حال به هر معنایی که می‌خواهد حمل کنند؛
  ۲. گویا چیزی را اثبات می‌کنند که هیچ معنایی ندارد و این همان تعطیل است و اگر بگویند در پس واژگانی که به کار می‌بریم معنایی نهفته است که جدا و عاری از همه معنای ظاهری تشبیه‌انگارانه و تجسیم‌انگارانه است و ما آن معنا را ثابت می‌کنیم، این همان تنزیهی است که تنها با نفی معنای ظاهری، قابل اثبات است.
- پس وهابیت برای اثبات توحید قرآنی و توحیدی که از تشبیه و ترکیب و محدودیت و نواقص، منزّه است، راهی جز دست برداشتن از حمل صفات بر معنای ظاهری آنها ندارد، و حال آنکه راضی نیست از این اصل دست بردارند. پس هم اهل تجسیم و تشبیه‌اند و هم اهل تعطیل. بنابر این، وهابیون با توجه به مبنا و روشی که در فهم متون دینی دارند، درک صحیحی از توحید ذاتی و صفاتی ندارند و خدا را آن گونه که قرآن و سنت معرفی کرده



است، نمی‌شناسند و توحیدشان با تجسیم، ثنویت، تشبیه، ترکیب، نقص و تحدید ذات لایتناهی خداوند و انواع خرافات و اوهام آمیخته است و حال آنکه لازمه توحید، تنزیه خدای متعال از همه حدود و قیود امکانی و خلقی است و انسان موحد باید خدا را از مانند و تشبیه و محدودیت و جسمانیت و انسان‌وار انگاری مبرا بداند.

صرف این ادعای وهابیت که ما اهل توحید ربوبی والوهی هستیم، می‌تواند اثبات کند که آنان حقیقتاً توحید ذاتی، ربوبی و عبادی را درک کرده‌اند و به آن اعتقاد دارند و آیا ممکن است انسان موجودی موهوم و دارای اوصاف جسمانی را ثابت کند و به آن معتقد باشد و در عین حال، خود را موحد بشمارد؟! اگر وهابیون حقیقتاً به توحید ذاتی خدای متعال اعتقاد دارند، نباید سخنانی را بر زبان جاری کنند که با توحید ذاتی مخالف و متضاد است. و حال آن که آنان سخنانی می‌گویند که بی‌شک خلاف نص قرآن است؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ...﴾ (انعام: ۱۰۳)؛ «دیدگان او را نمی‌بینند و او دیدگان را می‌بیند». همچنین دیدگاه آنان با آن دسته از آیات قرآن که خداوند را از هر گونه تشبیه به مخلوقات منزّه می‌شمارد، مخالف است به آیاتی مانند: ﴿كَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شوری: ۱۱)، ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛ (توحید: ۴) «هیچ کس همتای او نیست».

### نتیجه‌گیری

اصل توحید، در قرآن و سنت پیامبر ﷺ به روشنی تبیین شده و هر مسلمانی باید توحید را از این منابع زلال بگیرد، ولی وهابیت با توجه به مبنا و روشی که در فهم نصوص دینی و به‌ویژه در بحث صفات الهی دارند، در فهم و تفسیر توحید ذات و صفات، از قرآن و سنت دور افتاده‌اند و خدا را با اوصافی که محکّمات قرآن و سنت معرفی می‌کند، نمی‌شناسند؛ خدایی که قرآن معرفی می‌کند «احد» و «صمد» است و کفو و ند و شریک ندارد؛ حی و قیوم و بی‌نیاز است؛ از هر گونه عیب و نقص و شباهت به مخلوقات مبرا و منزّه است و واجب‌الوجود و واجد همه صفات کمال است. چنین موجودی به هیچ وجه نمی‌تواند جسم باشد یا به صفات جسمانی متصف شود و صفات مخلوقات؛ مانند وجه، دست، پا، چشم، آمدن و نزول و قابل دیدن را داشته باشد.



لازمة اثبات توحيد حقیقی و صرف، منزله دانستن ذات خدا از جسم و صفات و عوارض جسم است. برای او ماندی نیست. شنونده و بینا است؛ محدود و محسوس نیست؛ قابل جست و جو و لمس نمی‌باشد؛ حواس، او را درک نمی‌کنند؛ چیزی بر او محیط نیست. جسم و صورت و نقش و خط و حد ندارد.

اصلی‌ترین رکن اعتقادی اسلام، توحید است (توحید در ذات، توحید در صفات، توحید در افعال) و لذا هر مسلمانی باید تلاش کند تا در خصوص توحید، معرفتی کامل و راسخ داشته باشد.

توحید حقیقی و قرآنی، باور به یگانگی خدا در ذات و صفات و افعال و شایستگی پرستش است و اینکه ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ \* لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾.

اما مع الأسف وهابیون خداوند را دارای اوصاف جسمانی دانسته و اوصاف مخلوقات را به او - جل و علا - نسبت داده‌اند و می‌پندارند که خداوند دارای اعضا و جوارح است و روی عرش نشسته و مثل انسان، پاهایش را روی یکدیگر انداخته و در سبزه‌زارها قدم می‌زند. و اکثریت قاطع مسلمانان را به جرم اعتقاد نداشتن به چنین اباطیلی تکفیر می‌کنند.

### منابع

- قرآن کریم.  
- نهج البلاغه.
۱. ابن‌الوزیر، محمد بن‌ابراهیم بن‌علی، (۱۴۱۵ق)، العواصم والقواصم فی الذب عن سنة أبي القاسم، حقه و ضبط نصح، وخرج أحاديثه، وعلق عليه: شعيب الأرنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثة.
  ۲. ابن‌تیمیه، احمد بن‌عبد‌الحلیم، (۱۳۹۷ق)، شرح حدیث النزول، بیروت، المكتبة الإسلامية، الطبعة الخامسة.
  ۳. ابن‌تیمیه، احمد بن‌عبد‌الحلیم، (۱۴۰۳ق)، الاستقامة، المحقق: د. محمد رشاد سالم، المدينة المنورة، جامعة الإمام محمد بن سعود.

٤. ابن تيمية، احمد بن عبد الحلیم، (١٤٠٦ق)، منهاج السنّة النبويه، محمد رشاد سالم، الرياض، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
٥. ابن تيمية، احمد بن عبد الحلیم، (١٤٠٨ق)، الفتاوى الكبرى، دار الكتب العلمية.
٦. ابن تيمية، احمد بن عبد الحلیم، (١٤١٦ق)، مجموع الفتاوى، المحقق: عبد الرحمان بن محمد بن قاسم، المدينة، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.
٧. ابن تيمية، احمد بن عبد الحلیم، (١٤١٩ق)، الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، تحقيق: على بن حسن، عبد العزيز بن إبراهيم، حمدان بن محمد، السعودية، دارالعاصمة، الطبعة الثانية.
٨. ابن تيمية، احمد بن عبد الحلیم، (١٤١٩ق)، دعاوى المناوئين، عرض ونقد: د. عبدالله بن صالح بن عبدالعزيز الغصن، المملكة العربية السعودية، دار ابن الجوزى للنشر والتوزيع.
٩. ابن تيمية، احمد بن عبد الحلیم، (١٤٢٥ق)، نقض أساس التقديس، تحقيق: موسى بن سليمان الدويش، مكتبة العلوم والحكم.
١٠. ابن تيمية، احمد بن عبد الحلیم، (١٤٢٦ق)، بيان تلبیس الجهمية في تأسيس بدعهم الكلامية، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.
١١. ابن جوزى، عبد الرحمان بن على بن محمد، (١٤١٣ق)، دفع شبه التشبيه بأكف التنزيه، تحقيق: حسن السقاف، دار الامام النووى، عمان، اردن.
١٢. ابن حجر عسقلانى، (١٣٩٢ق)، الدرر الكامنة، محقق: محمد عبد المعيد ضان، حيدرآباد هند، مجلس دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الثانية.
١٣. ابن حجر عسقلانى، (١٤٠٨ق)، اجتماع الجيوش الإسلامية، تحقيق: عواد عبد الله المعتق، الرياض، مطابع الفرزدق التجارية، الطبعة الاولى.
١٤. ابن حجر عسقلانى، (١٤٠٨ق)، الصواعق المرسلّة في الرد على الجهمية والمعتلة، على بن محمد الدخيل الله، الرياض، المملكة العربية السعودية، دار العاصمة، الطبعة الاولى.
١٥. ابن حجر عسقلانى، (بى تا). بدائع الفوائد، بيروت، لبنان، دار الكتاب العربى.
١٦. ابن قيم الجوزية، محمد بن أبى بكر، (بى تا)، حادى الأرواح إلى بلاد الأفراح، قاهره، مطبعة المدنى.
١٧. الأثرى، عبد الله بن عبد الحميد، (١٤٢٢ق)، الوجيز فى عقيدة السلف الصالح، مراجعة وتقديم: صالح بن عبد العزيز آل الشيخ، المملكة العربية السعودية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، الطبعة الاولى.

۱۸. آل سعدی، عبدالرحمان بن ناصر، (۱۴۱۴ ق)، التنبیهاة اللطيفة فيما احتوت عليه الواسطية من المباحث المنيفة، الرياض، دار طيبة.
۱۹. بدر (العباد)، عبد المحسن بن حمد، (۱۴۱۴ق)، الانتصار لأهل السنة والحديث فى رد أباطيل حسن المالکی، الرياض، دار الفضيلة، الطبعة الأولى.
۲۰. بدر، عبدالمحسن، (۱۴۲۲ق)، القول السديد فى الرد على من أنکر تقسيم التوحيد، المملكة العربية السعودية، الدمام، دار ابن القيم، الطبعة الثالثة.
۲۱. بن باز، عبد العزيز بن عبد الله، (۱۴۱۵ ق). مجموع فتاوى بن باز، أشرف على جمعه وطبعه: محمد بن سعد الشويعر، الرياض، دار الوطن .
۲۲. بن باز، عبد العزيز بن عبد الله، (بى تا). فتاوى نور على الدرب، گردآورى: محمد بن سعد الشويعر.
۲۳. بن جبرين، عبد الله بن عبد الرحمان، اعتقاد أهل السنة، الشامله، جزء ۵.
۲۴. بن مرداس، احمد بن إبراهيم، (۱۴۱۲ق)، اعتقاد أئمة الحديث، المحقق: محمد بن عبد الرحمان الخميس، الرياض، دار العاصمة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى.
۲۵. بن معمر، حمد بن ناصر بن عثمان، (۱۴۱۳ق) التحفة المدنية فى العقيدة السلفية (الفواكه العذاب فى معتقد الشيخ محمد بن عبد الوهاب فى الصفات)، تحقىق: بن عبد المحسن التركي، الرياض، دار العاصمة للنشر والتوزيع .
۲۶. الحافظ بن احمد بن على الحكمى، (۱۴۲۲ق)، أعلام السنة المنشورة لاعتقاد الطائفة الناجية المنصورة، تحقيق: حازم القاضى، المملكة العربية السعودية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، الطبعة الثانية.
۲۷. الحافظ بن احمد بن على الحكمى، (۱۴۱۰ق)، معارج القبول بشرح سلم الوصول إلى علم الأصول، المحقق: عمر بن محمود أبو عمر، الدمام، دار ابن القيم.
۲۸. الحاكم النيسابورى، (۱۴۱۱ق)، المستدرک، مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى.
۲۹. الخلف، سعود بن عبد العزيز، (۱۴۲۱ق)، أصول مسائل العقيدة عند السلف وعند المبتدعة.
۳۰. الدويش احمد بن عبد الرزاق، فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، جمع وترتيب: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء، الرياض، الإدارة العامة للطبع.
۳۱. سليمان بن عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب، (۱۴۰۳ق)، التوضيح عن توحيد الخلاق فى جواب أهل العراق وتذكرة أولى الألباب فى طريقة الشيخ محمد بن عبد الوهاب، الرياض، دار طيبة، الطبعة الأولى.

٣٢. سليمان، فهد بن ناصر بن ابراهيم، (١٤١٣ق)، مجموع فتاوى ورسائل الشيخ محمد بن صالح العثيمين، جمع وترتيب: دار الوطن، دار الثريا.
٣٣. الشايع خالد بن عبد الرحمان بن حمد، (١٤١٩ق)، استدراك وتعليق على الشيخ شُعَيْب الأرنؤوط في تأويله بعض أحاديث الصفات، تعليقات: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، المملكة العربية السعودية، دار بلنسية للنشر والتوزيع، الطبعة الاولى.
٣٤. صدوق، محمد بن علي ابن بابويه، (١٣٩٨ق)، التوحيد، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعة مدرسين حوزة علميه قم.
٣٥. الطحاوي، احمد بن محمد، (١٤١٤ق)، تخريج العقيدة الطحاوية، شرح وتعليق: محمد ناصر الدين الألباني، بيروت، المكتب الإسلامي، الطبعة الثانية.
٣٦. الطويان، عبد العزيز بن صالح بن ابراهيم، (١٤١٩ق)، جهود الشيخ محمد الأمين الشنقيطي في تقرير عقيدة السلف، الرياض، مكتبة العبيكان، الطبعة الاولى.
٣٧. عبد الرحمان بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب، (١٣٧٧ق)، فتح المجيد شرح كتاب التوحيد، المحقق: محمد حامد الفقى، القاهرة، مطبعة السنة المحمدية، الطبعة السابعة.
٣٨. عبد الرحمان بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب، (١٤١١ق)، التوحيد وقررة عيون الموحدين في تحقيق دعوة الأنبياء والمرسلين، المحقق: بشير محمد عيون، الطائف، مكتبة دار البيان، الطبعة الأولى.
٣٩. عبد الرحمان بن محمد بن قاسم، (١٤٠٨ق)، حاشية كتاب التوحيد، بي جا.
٤٠. عبد الله بن محمد بن عبد العزيز، (١٤١٢ق)، التوحيد وبيان العقيدة السلفية النقية، المحقق: أشرف بن عبد المقصود، مكتبة طبرية، الطبعة الأولى.
٤١. عبود، صالح بن عبد الله، (١٤٢٤ق)، عقيدة محمد بن عبد الوهاب السلفية وأثرها في العالم الإسلامي، المدينة المنورة، عمادة البحث العلمي بالجامعة الإسلامية، الطبعة الثانية.
٤٢. العثيمين، محمد بن صالح، (١٤٢١ق)، القواعد المثلى في صفات الله وأسمائه الحسنى، الجامعة الإسلامية، المدينة المنورة، الطبعة الثالثة.
٤٣. العثيمين، محمد بن صالح، (١٤٢٤ق)، القول المفيد على كتاب التوحيد، الدمام، دار ابن الجوزي، الطبعة الثانية.
٤٤. العثيمين، محمد بن صالح، (١٤٢٤ق)، شرح العقيدة الواسطية، المحقق: سعد فواز الصميل، رياض، دار ابن الجوزي، الطبعة الخامسة.

٤٥. العثيمين، محمد بن صالح، (١٤٢٢ق)، عقيدة أهل السنة والجماعة، المدينة المنورة، الجامعة الإسلامية، الطبعة الرابعة.
٤٦. العثيمين، محمد بن صالح، (١٤٢٦ق)، الدررة المضوية في عقد أهل الفرقة المرضية شرح العقيدة السفارينية، الرياض، دار الوطن للنشر، الطبعة الأولى.
٤٧. الغنيمان، عبد الله بن محمد، (١٤٢٦ق)، مختصر منهاج السنة، صنعاء، يمن، دارالصديق للنشر والتوزيع، الطبعة الثانية.
٤٨. الفوزان، صالح بن فوزان، (١٤٢٢ق/٢٠٠١م). الملخص في شرح كتاب التوحيد، دارالعاصمة الرياض، الطبعة الأولى.
٤٩. قَائِمَاز الذهبى شمس الدين أبو عبد الله محمد بن احمد، (١٤١٦ق)، العلو للعلو الغفار فى إيضاح صحيح الأخبار وسقيها، المحقق: أبو محمد أشرف بن عبد المقصود، الرياض، مكتبة أضواء السلف، الطبعة الأولى.
٥٠. القنوجى، محمد صديق خان، (١٤٢١ق)، قطف الثمر فى بيان عقيدة أهل الأثر، المملكة العربية السعودية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، الطبعة الأولى.
٥١. كلينى، محمد بن يعقوب، (١٤٠٧ق)، اصول كافي، تصحىح على أكبر غفارى، دارالكتب اسلاميه، تهران، چاپ چهارم.
٥٢. محمد بن عبد الوهاب، (١٤٢٠ق)، أصول الإيمان، بن سليمان التميمى النجدى، تحقيق: باسم فيصل الجوابرة، المملكة العربية السعودية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد، الطبعة الخامسة.
٥٣. النيسابورى، مسلم بن الحجاج، (١٤١٤ق)، صحيح مسلم، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت، دار إحياء التراث العربى.